

چین: ورود به دوره پس از انقلاب

Third World Quarterly Vol 10 - No. 1 - Jan. 1988

منبع:

David S G Goodman نویسنده:

استاد دانشگاه نیوکاسل و رئیس مرکز مطالعات آسیای شرقی

چنین شماری در سمت‌های رهبری نظام سیاسی، یافت نمی‌شد. یک سال تا یکسال و نیم آینده احتمالاً به دو دلیل از جهت مسئله جانشینی در عصر پس از انقلاب دوران مهمی محسوب می‌شود. اول آنکه سیاست‌های چین هنوز بطور کامل جنبه نهادی پیدا نکرده و در واقع، مسئله جانشینی فی نفسه آزمایشی است برای تعیین میزان موفقیت در پیاده کردن یک نظم سیاسی باثبات و نوین.

اقتدار دنگ شیائوپینگ بدون تردید برتر از دیگران است، اما این امر ناشی از مقامش در حزب و یا حتی سازمان حکومتی نیست. دینامیسم سیاست چین هنوز به گونه‌ای است که یک مرگ نابهنگام میتواند عامل بی‌ثباتی باشد. دوم اینکه، هرچند از سال ۱۹۷۸ تعهدی کلی در جهت انجام اصلاحاتی در نظام سیاسی (همچنین اقتصادی) وجود داشته لکن در رهبری حزب کمونیست، حصول توافق درباره ماهیت دقیق این اصلاحات آسان نبوده است. در طی این سال تا ماه ژوئیه مباحثات قابل ملاحظه‌ای در باره اصلاح سیستم سیاسی بعمل آمد و قرار بر آن بود که در سیزدهمین کنگره حزب در اکتبر ۱۹۸۷ در این باره اتخاذ تصمیم شود.

جانشینی بعد از مائو

جای شگفتی نیست که مرگ مائو در سپتامبر ۱۹۷۶ و دستگیری «گروه چهار نفری» در ماه اکتبر همان سال به سرعت تغییرات وسیعی را در رهبری چین در پی داشت. حداقل سه سال بود که گروهی از افراد برگزیده با پیشنهاداتی درباره خط‌مشی و تدابیر عملی، در انتظار بودند. بین سپتامبر ۱۹۷۶ و مارس ۱۹۷۸ تغییرات در تشکیلات رهبری معادل جابجانی‌هایی بود که دقیقاً یک دهه قبل در جریان انقلاب فرهنگی صورت گرفت. اما این بار دگرگونی‌ها با هیاهو و سر و صدا توأم نبود.

تغییرات در کادر رهبری طی این ۱۸ ماه نه نشانه تغییرات نسلی بود و نه بایاتی بر جریان جانشینی پس از مائو. رهبری جدیدی که بلافاصله بعد از مرگ مائو بوجود آمد فقط تا حدودی تازگی داشت. غالب رهبران جدید بازماندگان پیشوایان حزب کمونیست چین از زمان شروع انقلاب فرهنگی بودند. کسانی که در اثر این انقلاب از کار برکنار شده بودند در صدد برآمدند که مقام و قدرت خود را مجدداً بدست آورند. برخی از آنان دو یا سه سال قبل از مرگ مائو در این باره دست به فعالیت زده بودند اما بعد از اکتبر ۱۹۷۶ آنچه که حکم ریزش قطرات را داشت به سیل تبدیل گردید. در نتیجه، این جریان با نیاز حزب کمونیست برای داشتن رهبرانی جوان‌تر با تحصیلات بهتر و برداشتی متفاوت از مسئله نوگرانی، تعارض پیدا کرد.

بطوریکه «هوئیائوبانگ» دبیر کل حزب کمونیست در سال‌های ۸۷-۱۹۸۱ در مراسم افتتاحیه کنفرانس ملی حزب در سپتامبر ۱۹۸۵ اظهار داشت، کمیته مرکزی ابتدا در سال ۱۹۷۹ موضوع ارتقاء افراد لایق، جوان، و دارای شایستگی سیاسی را مورد بحث قرار داد اما جریان «جوان‌سازی» بطول انجامید.

نسل انقلابی که از سال ۱۹۴۹ تا نیمه دهه ۱۹۸۰ بر عرصه سیاست چین مسلط بود نسبتاً به آسانی قابل شناسایی می‌باشد. با وجود فراوانی انتصابات، اخراج‌ها، استعفاها، و تصفیه‌ها، در طی سالهای مزبور افراد نسبتاً معدودی در مقام رهبری بودند و تا اندازه زیادی از وجود نخبگانی محدود در تصدی مقامات مختلف استفاده می‌شد. این افراد بی‌تردید دارای سوابق حرفه‌ای گوناگونی بودند اما کادر رهبری بطور کلی سیمانی ساده داشت. حتی در طی انقلاب فرهنگی که وارد کردن «خون تازه» و «جوان‌سازی» مورد تأکید بسیار قرار گرفت، این سیما و چهره از عوامل مشخصه رهبری بود. بیشتر افراد قبل از سال ۱۹۱۹ متولد شده و تقریباً بسیاری از اعضای ارشد در «راه پیمایی

وضعیت سنی اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست چین حاکی از آن است که جمهوری خلق چین در مسئله انتقال قدرت از یک نسل به نسلی دیگر در شرف ورود به مرحله‌ای مهم است. شش نفر از بیست و دو نفر اعضای دفتر سیاسی ۸۰ سال یا بیشتر عمر دارند و بیش از نصف اعضا (۱۴ نفر) حداقل ۷۰ سال از عمرشان میگذرد. کسانی که احتمالاً در آینده نزدیک از صحنه سیاسی چین خارج خواهند شد آخرین نمایندگان نسل انقلابی در تشکیلات رهبری حزب کمونیست هستند. هم اینان بودند که توانستند از طریق جنگهای چریکی و داخلی، حزب کمونیست را در سال ۱۹۴۹ به قدرت برسانند و از آن به بعد نیز سیاست چین تحت سلطه آنها قرار گرفت. افرادی که در آینده جانشین رهبران فعلی میشوند احتمالاً سوابق بسیار متفاوتی خواهند داشت زیرا تجارب سیاسی و اداری خود را منحصرراً در جمهوری خلق چین بعد از سال ۱۹۴۹ کسب کرده‌اند.

به هر حال آثار یک بحران بالقوه راجع به مسئله جانشینی در جمهوری خلق چین چیز تازه‌ای نیست. موضوع جانشینی در عصر بعد از انقلاب همواره مسئله‌ای اساسی برای حزب کمونیست چین بوده و حداقل مدت یک دهه است که رهبران حزب نیز از آن آگاهی دارند. در واقع شواهد بسیاری وجود دارد که نشان میدهد انقلاب بزرگ فرهنگی که در دهه ۱۹۶۰ توسط «مانوتسه تونگ» برپا شد ناشی از نگرانی وی در مورد آینده مسئله جانشینی در چین بوده است. از تاریخ سومین اجلاس کمیته مرکزی یازدهم حزب کمونیست چین در دسامبر ۱۹۷۸ که حاکی از به قدرت رسیدن «دنگ شیائوپینگ»، پایان سیاست‌های مربوط به انقلاب فرهنگی، و آغاز عصر اصلاحات فعلی بود، حزب کمونیست همواره مترصد بوده است که جانشینی را هم از جهت پیوستگی و تداوم و هم از لحاظ سازمانی تضمین کند.

جستجو برای یافتن نسلی که در تشکیلات حزب کمونیست جانشین رهبران فعلی شوند، تا حدودی نشانگر تجدید سازمان پرسنلی از زمان مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ میباشد. در اوج انقلاب فرهنگی بالغ بر ۸۰ درصد از رهبران چین از کار برکنار شده و افرادی دیگر جانشین آنها گردیدند. بین سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۸۶ نسبت جابجانی رهبران در هر سال، به جز سال ۱۹۸۰، کاهش نیافته بلکه رو به افزایش بوده است. در عین حال حزب کمونیست کوشیده است که به سیاست‌های جنبه اصولی بدهد و این برخلاف شیوه‌ای است که در سی سال اول تأسیس جمهوری خلق چین رایج بود و براساس آن سیاست چین تحت سلطه شخصی مائو قرار داشت. برای اعاده مشروعیت حزب کمونیست، حمایت از اقداماتی که در جهت نوسازی صورت میگیرد، حصول اطمینان از اینکه وقایعی نظیر انقلاب فرهنگی تکرار نخواهد شد، و کاهش مشکلات موجود در زمینه انتقال قدرت بین افراد و یا نسل‌ها، برقراری یک نظام سیاسی نوین و باثبات ضروری تشخیص داده شده است.

از یک جهت میتوان گفت که مسئله جانشینی در عصر بعد از انقلاب، در سال ۱۹۸۵ مشخص گردید. در ماه سپتامبر، حزب کمونیست کنفرانس ویژه‌ای در سطح ملی برگزار کرد که موضوع اصلی مورد بررسی در آن تغییر اعضای مهمترین ارکان حزب یعنی کمیته مرکزی، دبیرخانه و دفتر سیاسی بود.

به دنبال کنفرانس مزبور ده نفر از اعضای مسن‌تر دفتر سیاسی (تعداد اعضای دفتر سیاسی در آن زمان ۲۴ نفر بود) و ۶۴ نفر از اعضای کمیته مرکزی از کار کناره‌گیری کردند. بجای این افراد نمایندگان گروه برگزیده جدیدی منصوب شدند که در طی دو سال گذشته خارج از کمیته مرکزی و سازمان ملی حزب سریعاً در تشکیلات رهبری به قدرت رسیده بودند. تغییراتی که در نتیجه کنفرانس سپتامبر ۱۹۸۵ صورت گرفت، آنچنان که باید نشانگر دامنه وسیع‌تر تغییرات در تشکیلات رهبری نبود. در کمیته مرکزی و به ویژه دفتر سیاسی هنوز اقتدار اعضای نسل انقلابی عضویت داشتند که در هیچ جای دیگر



● به نظر بسیاری از مفسران چینی، مردمی که «دموکراسی گسترده» در دوره انقلاب فرهنگی را تجربه کرده‌اند، تمایلی به مشارکت در امور عمومی ندارند. بعلاوه این نکته پذیرفته شده است که شرکت در فعالیت‌های انتخاباتی مستلزم زمان و توسعه فرهنگ سیاسی مناسب می‌باشد.

● یکی از مشکلات عمده برای اصلاح نظام سیاسی چین، کمبود افراد واجد شرایط چه از جهت فنی و چه از لحاظ سطح تحصیلات می‌باشد.



متوسط سن دبیران حزبی تقریباً به ۵۷ سال رسید و نسبت رهبران حزب در استانها که پیش از انقلاب فرهنگی منصوب شده و هنوز در سمت‌های خود باقی بودند به ۲۷ درصد تنزل کرد. به هر حال در ماه اوت ۱۹۸۵ بود که سن متوسط دبیران حزبی تقریباً به ۵۰ سال رسید و نسبت رهبران استانها که مربوط به قبل از انقلاب فرهنگی بودند به ۱/۵ درصد کاهش یافت. مهمتر آنکه سطح تحصیلات کادر رهبری نیز افزایش پیدا کرد. همانطور که قبلاً اشاره شد افراد معدودی از نسل انقلاب تحصیلات عالی داشتند، و حال آنکه در سال ۱۹۸۵ بیست و پنج درصد از دبیران کمیته‌های حزب در استانها فارغ‌التحصیل موسسات آموزش عالی بودند.

تخبگان نوگرا قسمت اعظم تجارب خود را از زمان تاسیس جمهوری خلق چین کسب کرده بودند. بنابراین قبول این فرضیه منطقی است که دیدگاه‌های آنان با نسل انقلابی متفاوت می‌باشد. هر چند به تعبیری میشود آنها را تخبگان تکنوکرات قلمداد کرد ولی نمیتوان گفت که فقط در یک زمینه خاص تخصص دارند. موفق ترین آنها حداقل در دو رشته متخصص می‌باشند. ذکر چهار نمونه از جوانترین اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست چین که هر یک از آنها میتوانند در آینده نزدیک نخست وزیر یا دبیرکل حزب کمونیست باشند، به ارائه خصایص کادر رهبری جدید کمک میکند. «کیانوشی» مسن ترین آنهاست. وی در سال ۱۹۲۴ متولد شده و در صنایع آهن و فولاد سمتهای مهمی داشته و کارشناس حزب کمونیست در زمینه روابط بین‌المللی بوده است. نامبرده در سال ۱۹۸۲ مدتی ریاست اداره تشکیلات حزب کمونیست را به عهده داشته و در سال ۱۹۸۶ عضو گروهی بوده که اقدامات مربوط به مبارزه با فساد را رهبری می کرده است. سه نفر دیگر همگی در سال ۱۹۲۹ متولد شده‌اند. «لی بنگ» فارغ‌التحصیل رشته مهندسی و تحصیلات خود را در اتحاد جماهیر شوروی به پایان رسانیده است. وی از مدیران ارشد در بخش‌های مختلف صنعت انرژی، معاون نخست وزیر، و از سال ۱۹۸۵ مدیر کمیسیون آموزش و پرورش کشور بوده است. «تییان جیون» نیز که معاونت نخست وزیر را عهده دار بوده متخصص در مسایل مالی و اقتصادی می‌باشد. گفته میشود که نامبرده هنگامیکه در چین جنوب غربی (محل تولد دنگ شیائوپینگ) به کار اشتغال داشته مورد توجه، شیائوپینگ قرار گرفته است. مشارالیه در اواخر دهه ۱۹۷۰ در همان جا با «زائو زیانگ» همکاری داشته است. وی در مسئله اصلاح قیمت‌ها در سال ۱۹۸۰ نقش مهمی ایفا کرده است. «هوکیلی» فارغ‌التحصیل مهندسی از دانشگاه پکن است. وی در «جامعه کمونیست‌های جوان» تجربیات قابل ملاحظه‌ای کسب کرده و در دهه ۱۹۸۰ در اصلاحات مربوط به امور آموزش و پرورش نقش برجسته‌ای داشته است.

اصلاحات سیاسی بعد از سومین اجلاس عمومی

از زمان تشکیل سومین اجلاس عمومی، اصلاحات سیاسی همراه با اصلاحات اقتصادی همواره در دستور کار حزب کمونیست چین بوده است. دلیل ظاهری برای انجام اصلاحات سیاسی به ترتیبی که در بیانیه مورخ ۱۹۷۸ درج گردیده، نیاز به نهادی کردن سیاست چین می‌باشد. گفته می‌شود که هدف‌های مورد نظر، ایجاد سیستم حقوقی و برقراری ثبات سیاسی و قواعد و مقرراتی است که آنها را «دموکراسی سوسیالیستی و قانونی» توصیف کرده‌اند. نهادی کردن سیاست همواره از شرایط لازم برای حرکت به سوی نوسازی اقتصادی تلقی گردیده و اینطور استدلال شده است که بدون آن نمی‌توان ابتکارات مردمی را بسیج نمود.

بطور کلی رهبران حزب کمونیست به دو دلیل خود را متعهد به انجام اصلاحات سیاسی دانسته‌اند. دلیل اول نگرانی آنها در باره مشروعیت حزب کمونیست و دلیل دوم تمایلشان به تضمین این امر است که وقایعی نظیر

بزرگ» شرکت کرده بودند. این نسل انقلابی به هیچ وجه نماینده کل جامعه محسوب نمی‌شد. اینان از اهالی نواحی مرکزی چین جنوبی (در مسیر راه پیمانی بزرگ)، و شمال چین، یعنی مناطقی بودند که حزب کمونیست فعالیت‌های اولیه‌اش را از آنجا آغاز کرده و آنها را به خدمت گرفته بود. این عده تقریباً همگی مرد بوده و شمار کمی از آنها تحصیلات رسمی داشتند. افراد تحصیلکرده نیز غالباً فارغ‌التحصیل دانشکده‌های نظامی بودند. با توجه به اینکه قبل از سال ۱۹۴۹ از لحاظ سابق حرفه‌ای تعداد رهبران گروه‌های چریکی و کارگران حزبی بیش از دیگران بود، وجود چنین خصوصیتی نمی‌توانست دور از انتظار باشد. تقریباً همه اینها کسانی بودند که در زمینه امور اداری اطلاعاتی کلی داشتند و در جوانی به قدرت رسیده و تا پیری در مقام خود باقی ماندند.

این چهره از نسل انقلابی، دلایلی ارائه می‌کند که چرا در اواخر دهه ۱۹۷۰ انجام تغییرات ضروری تلقی شده است. مسلماً یکی از دلایل، سن افراد بوده است. جالب توجه آنکه در نخستین سالهای بعد از مرگ مانو، میانگین سنی کادر رهبری افزایش یافت. همانگونه که «دنگ شیائوپینگ» در نطقش در ماه اوت ۱۹۸۰ اشاره کرد، کادر سالخورده رهبری حزب احتمالاً ضعیف و مریض بوده و نمیتوانستند وظایف خود را بخوبی انجام دهند. اما بهر حال چون نسل انقلابی بعد از سال ۱۹۴۹ قدرت را در انحصار داشت عوض کردن آنها به سهولت امکان پذیر نبود. از آنجا که این افراد مقام خود را در جوانی بدست آورده و در موضع قدرت قرار گرفته بودند، لذا برای تربیت نکردن جانشینان با کسانی که اقتدارشان را به مبارزه بطلبند، انگیزه‌های فراوان داشتند. انجام تغییرات از اواخر دهه ۱۹۷۰ به لحاظ مقتضیات حرکت در جهت نوسازی ضرورت داشت. رهبرانی مورد نیاز بوده‌اند که اگر تخصص فنی ندارند دارای تحصیلات رسمی باشند. تخبگان جدید باید مهارتهایی (مانند تخصص در امور اداری و پرسنلی) داشته باشند که کاملاً با آنچه از طریق تجارب جنگ‌های چریکی به دست می‌آید متفاوت است. از تخبگان جدید انتظار می‌رود با مهارتها و تکنیک‌هایی که از طریق تحصیلات عالی آموخته‌اند بر مشکلات جاری اثر گذارند.

با آنکه تغییر در رهبری در اواخر دهه ۱۹۷۰ ضروری تلقی شد اجرای آن عمدتاً بعلت میراث انقلاب فرهنگی به تاخیر افتاد. قربانیان انقلاب فرهنگی یعنی کسانی که در آن زمان از کار برکنار شده بودند تمایل داشتند که قدرتشان را مجدداً بدست آورند تا نه تنها اعاده حیثیت کنند بلکه ترتیبات لازم را برای بازنشستگی خود بدهند. همچنین این عزم راسخ وجود داشت که کلیه کسانی که به هر ترتیب در سایه انقلاب فرهنگی به قدرت و نفوذ رسیده بودند کنار گذارده شوند. به علاوه در زمینه کوشش برای یافتن نسل جانشین، این مشکل وجود داشت که رهبران آینده چین می‌بایست از میان همان نسلی انتخاب شوند که «گارد سرخ» انقلاب فرهنگی را به وجود آورده بودند. تلاش برای پیدا کردن رهبرانی جوانتر و قابل اعتماد، یکی از خصوصیات اساسی مبارزات گسترده‌ای است که در دهه ۱۹۸۰ در جهت انجام اصلاحات صورت گرفته است.

علیرغم منافع برخی گروه‌ها و سایر مشکلات، تمایل به یافتن رهبران جوانتر و توانا تر کماکان به قوت خود باقی است. معذالک برای رسیدن به این اهداف سلسله تغییراتی صورت گرفته است. مثلاً در سطح استان، در ماه‌های مارس و آوریل ۱۹۸۳ و در خلال ماه‌های مه تا ژوئیه ۱۹۸۵ تغییرات وسیعی در کادر رهبری داده شد که موارد مهم آن به شرح زیر است:

در ماه فوریه ۱۹۸۳ متوسط سن دبیران حزب کمونیست در استانها تقریباً ۶۳ سال بود و حدود ۵۳ درصد از رهبران حزب در استانها، قبل از انقلاب فرهنگی به مقام رهبری منصوب شده بودند. در نتیجه تغییرات سال ۱۹۸۳،

● برای اعاده مشروعیت حزب کمونیست، حمایت از اقداماتی که در جهت نوسازی صورت می گیرد، حصول اطمینان از اینکه وقایعی نظیر انقلاب فرهنگی تکرار نخواهد شد، و کاهش مشکلات موجود در زمینه انتقال قدرت بین افراد یا نسل ها، برقراری یک نظام سیاسی نوین و با ثبات در چین ضروری تشخیص داده شده است.

تعداد افراد و سازمانها در سیستم «دولت - حزبی» پیشرفت قابل ملاحظه ای داشت. هرچند از سال ۱۹۸۲ با افزایش مجدد این تعداد، قسمت اعظم کارهائی که وی انجام داده بود خنثی شده است.

از یک جهت اگر مسئولین جدید به نحو مناسبی واجد شرایط بودند، رشد سازمانهای اداری تا حدی قابل توجیه بود. اما مسلماً چنین نبوده است. یکی از مشکلات عمده در اصلاح سیستم سیاسی، کمبود افراد واجد شرایط چه از جهت فنی و چه از لحاظ سطح تحصیلات می باشد. مثلاً منابع رسمی چین بیش بینی کرده اند با وجود آنکه این کشور تا سال ۲۰۰۰ به ۸/۵ میلیون کارشناس اقتصادی نیازمند است، براساس برآوردهای جاری، رقم ۵۰۰ هزار نفر در این زمینه خوش بینانه خواهد بود.

بسیاری از این مسائل را میتوان دارای ماهیتی فنی تلقی کرد. مشکلات اساسی تر مربوط به برداشت هائی است که از اصلاحات سیاسی وجود دارد. در درجه اول منافع مقررره کارمندان متوسط مطرح است. زندگی شغلی این گروه، آنها را تبدیل به افرادی منزوی و فاقد ابتکار کرده است که امیدوارند مشکلات بخودی خود برطرف شود. و این برخلاف انتظاراتی است که رهبران دهه ۱۹۸۰ از آنها داشته اند. بعلاوه این طبقه برعکس هم ردیفهایشان در بخش خصوصی، قادر نیستند با تکیه بر ابتکارات شخصی از نظر مالی بهره مند شوند. نکته جالب اینکه بسیاری از آنها زمانی به خدمت دولت درآمده اند که اشتغال به خدمات عمومی مبین تحصیل ثروت و امتیازات بوده و این خود می تواند احساس محرومیت نسبی مدیران طبقه متوسط را تشدید کند.

اقدامات برای پیشرفت دموکراسی حتی در محدوده یک نظام دولت - حزبی کمونیستی، و مشارکت موثر شهروندان در امور عمومی، با مقاومت گروه هائی روبرو شده است. بطوری که بسیاری از مفسران چینی متذکر گردیده اند، مردمی که «دموکراسی گسترده» انقلاب فرهنگی را تجربه کرده اند، مسلماً تمایلی به مشارکت در امور عمومی ندارند. به علاوه این نکته پذیرفته شده است که شرکت در فعالیتهای انتخاباتی همچنین مستلزم زمان و توسعه فرهنگ سیاسی مناسب میباشد. این احساس که حزب کمونیست همه چیز را کنترل میکند و مشارکت فقط در چهارچوب محدودی ممکن است، بسیار شایع میباشد.

به هر حال، تاکنون نظر و برداشت کادر رهبری مهمترین مانع در راه اصلاحات سیاسی بوده است. عدم توافق در باره ماهیت نهادی کردن سیاست به بلا تکلیفی در مورد برخی از موضوعات مهم منجر گردیده است. به عنوان مثال، شاید مهمترین مسئله که مورد توجه قرار گرفته این باشد که حزب کمونیست و سازمان حکومتی چگونه باید در عمل از یکدیگر متمایز شوند، معذالک این موضوع بعد از ۹ سال بحث همچنان لاینحل مانده است. عدم توافق در بین کادر رهبری، نیاز به راه حل ها، و فهرستی از موضوعات مهم در سرفصل مورخ اول ژوئیه ۱۹۸۷ روزنامه مردم به مناسبت سالگرد تاسیس حزب کمونیست چین درج گردیده بود. این روزنامه متن سخنرانی «دنگ شیائوپینگ» مورخ اوت ۱۹۸۰ در باره اصلاح سیستم حزب و رهبری کشور را مجدداً به چاپ رسانید. سرفصل مزبور نطق «دنگ» را بعنوان سندی هدایت کننده در مورد اصلاحات ساختار سیاسی توصیف کرد زیرا در طی آن از اصلاح سیستم رهبری، تفکیک وظائف حزب کمونیست و دستگاه دولت، انتقال قدرت به سطوح پایین تر، و بهبود سیستم مدیریت مسئولان حزبی و دولتی پشتیبانی بعمل آمده و از تمرکز بیش از حد قدرت انتقاد شده بود.

به بیان دقیق تر، اینها همه نکات مطروحه در سال ۱۹۸۰ نبود بلکه ذکرشان حکایت از آن داشت که نظرات کلی که در آن زمان ارائه شده بود بر اثر اصلاحات سیاسی انجام شده در طی این مدت، مشخص تر گردیده است.

«پویائی تغییر»

جریان طولانی جانشینی و موانع موجود در راه انجام اصلاحات سیاسی در دهه ۱۹۸۰ تا حدود زیادی از ماهیت محافظه کارانه تصمیم گیری در کادر رهبری حزب کمونیست چین ناشی می شود. سیاست چین آمیخته با تناقض است، از طرفی تمایل زیادی به حفظ توافق وجود دارد و از سوی دیگر میل

انقلاب فرهنگی تکرار نخواهد شد. مسلماً دلیل دوم تا اندازه ای نتیجه فرعی دلیل اول می باشد. از اواخر دهه ۱۹۷۰ این باور در میان رهبری حزب کمونیست وجود داشت که مشروعیت حزب به نحوی چشمگیر در معرض تهدید می باشد. در اوایل سال ۱۹۷۹ «چن یو» یکی از طراحان اصلی عصر اصلاحات در یکی از جلسات مقامات عالی رتبه حزبی اظهار داشت: اعمال گذشته، اعتقاد مردم را به حزب کمونیست از بین برده است. به گفته «چن» بحران مشروعیت را نمی توان صرفاً با تصویب سیاست های جدید و موثر برطرف کرد. اقدام سیاسی، اعم از اصلاح سازمانهای سیاسی و تبلیغات، برای بازگرداندن اعتقاد مردم به حزب کمونیست ضروری می باشد. «اعمال گذشته» مورد انتقاد «چن» نه تنها دهه انقلاب فرهنگی (۱۹۶۶-۷۶) بلکه سالهای نیمه دهه ۱۹۸۵ یعنی زمانی که مائو مقررات مربوط به سیاست های حزب کمونیست چین را زیر پا گذاشت نیز در برمی گرفت.

مبارزه برای استقرار «دموکراسی سوسیالیستی» بر چهار انتقاد اساسی از اعمال گذشته استوار بود. اول تمرکز بیش از حد قدرت در دست افراد و حزب کمونیست. از لحاظ تنوری، حزب کمونیست سیاست هائی را تصویب و دولت را در اجرای آنها راهنمایی می کند. اما در عمل این تمایل در ماموران دولتی وجود داشت که راساً دست به کاری نزنند زیرا می دانستند که مسئولین حزب کمونیست به شدت مراقبشان هستند تا در صورت اشتباه و لغزش آنها را از کار برکنار کنند و یا مداخله کرده و خود اداره امور را در دست گیرند.

دخالت حزب کمونیست در اداره کشور، حتی مضرت تر از این بود. حزب مزبور برای انجام وظایف سایرین وارد معرکه می شد و در نتیجه به سرعت درگیر گردید و نه می توانست کار خود را به نحو موثر انجام دهد و نه آنکه وظایف دیگران را به گونه ای مطلوب عهده دار شود. فقدان مرزهای مشخص میان اختیارات موسسات مختلف و افراد، به این مشکلات دامن می زد. بویژه قبل از سال ۱۹۷۹ داشتن چند مقام توسط یک نفر در قسمتهای مختلف حزب کمونیست و دستگاه های دولتی امری عادی محسوب می شد. این ترتیب به دومین انتقاد از اعمال گذشته یعنی سوء استفاده از مقام مربوط می گردید. در اینجا بدترین انواع زیاده روی که آنرا به عنوان «شیوه کار دیوان سالاری» توصیف می کردند مورد حمله و انتقاد بود: باقی ماندن افراد بر سر کار برای همه عمر، فساد فزاینده، سوء استفاده از موقعیت ویژه و رفتار مستبدانه بسیاری از رهبران دو انتقاد دیگر از اعمال گذشته نسبتاً واضح است و نیاز به توضیح ندارد: قریب ۲۰ سال نظام حقوقی و روش های دموکراتیک با این عذر که جنبه «بورژوازی» داشته و برای آرمان سوسیالیسم مضر میباشد، نادیده گرفته شده بود.

نطق «دنگ شیائوپینگ» در ماه اوت ۱۹۸۰، برداشت رهبران را از اشتباهات گذشته بوضوح خلاصه می کند. با وجود آنکه اکثر رهبران در مورد لزوم اصلاحات هم عقیده بودند، اما بهر حال در باره شکل اصلاحات آینده بین آنها توافق چندانی وجود نداشت. درجه اختلافات متفاوت بود. برخی خواستار برگشتن به آن نوع سیستم سیاسی بودند که در اوائل دهه ۱۹۷۰ برقرار بود (با انجام اصلاحاتی در سیستم مزبور) عده ای دیگر انجام اصلاحات عمیق تری را طلب می کردند. در میان گروه اخیر الذکر بعضی از اعضاء ارشد کادر رهبری حزب کمونیست دیده می شدند که از انتخابات مستقیم ملی و یک نظام پارلمانی مناسب حمایت می نمودند. به هر حال اصلاحات گوناگونی صورت گرفته است هرچند در مقایسه با آنچه مورد نظر اصلاح طلبان اجلاس عمومی سوم بود، جنبه تدریجی دارد. این اصلاحات نه تنها اساسنامه و قانون اساسی جدیدی را برای حزب کمونیست و جمهوری خلق چین شامل می شود بلکه اقداماتی در جهت کنترل «شیوه کار دیوان سالاری»، بهبود خصوصیات حرفه ای مسئولان، و افزایش مشارکت شهروندان در امور عمومی را نیز در بر می گیرد. مثلاً همانطور که قبلاً اشاره شد رهبری حزب کمونیست و سازمان حکومتی بطور وسیعی تغییر کرده است. یقیناً حزب کمونیست در مقایسه با گذشته از جذابیت و جنبه فراگیری کمتری برخوردار است. باقی ماندن مقامات بر سر کار برای همه عمر هرچند بطور کلی منسوخ نشده اما از نظر افتاده است. انتخابات مستقیم تا سطح شهرستان ها (از جمله بخش های شهری) در سال ۱۹۷۹ انجام گرفت و از آن تاریخ دو انتخابات عمومی دیگر در سطح شهرستان برگزار شده است (۱۹۸۷- و ۱۹۸۴).

از سوی دیگر، اصلاحات سیاسی در دهه ۱۹۸۰ با مشکلات جدی روبرو بوده است. موضوع نگرانی های مربوط به بازنشسته کردن نسل انقلابی قبلاً مورد بحث قرار گرفت. آنچه معمولاً به عنوان «اصلاح سیستم رهبری» از آن یاد می شود فقط به ترتیبی مقدور خواهد بود که بازنشسته شدن رهبران سالخورده امکان پذیر و حتی مطلوب باشد، بهر حال بازنشستگی دسته جمعی افراد لزوماً موثرتر و مفیدتر از انجام آن بطور مرحله ای و طی چند سال نیست. در سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ «ژائو زیانگ» نخست وزیر وقت در اقداماتش برای کاهش

● مبارزه برای استقرار «دموکراسی سوسیالیستی» در چین، بر چند انتقاد اساسی از «اعمال گذشته» استوار بوده است: تمرکز بیش از حد قدرت در دست افراد و حزب کمونیست - سوء استفاده از مقام - و نادیده گرفته شدن نظام حقوقی و روشهای دموکراتیک بعنوان پدیده‌هائی بورژوازی و مضر برای آرمان سوسیالیسم.

شدیدی به تغییرات ناگهانی دیده می‌شود. توضیح این تناقض و مشکلاتی که سیاست‌جانشینی در کوتاه مدت با آن روبرو می‌باشد از طریق بررسی اختلاف بین رهبران و حل و فصل این اختلافات امکان پذیر خواهد بود.

یکی از نتایج نهادی نبودن سیاست در طی ۳۰ سال اول تاسیس جمهوری خلق چین، آن بود که جاه طلبان سیاسی و یا کسانی که به علت مقام شان قدرتی داشتند به دسته بندی روی آوردند. تشکیل دسته و گروه مبتنی بر تجربیات مشترک یا روابط خاص بود، مثلاً خدمت در یک واحد چریکی و یا فقط همشهری بودن می‌توانست فرد را در برابر انحرافات سیستم سیاسی بیمه کند. به علاوه این قبیل دسته بندی جزئی لاینفک از فرهنگ سیاسی سنتی بود که از حزب کمونیست به ارث گذارده شده بود.

با این وجود دسته بندی در داخل حزب کمونیست چین از بسیاری از سیستم‌های سیاسی دیگر سست تر است، گروه‌ها و جناح‌های مختلفی در بین کادر رهبری وجود دارد، و هر یک از رهبران ممکنست به تعدادی از آنها بستگی داشته باشد. گروه‌ها و جناح‌های دیگر نیز هستند که وفاداری و بستگی به آنها مبتنی بر پیوندهای شخصی است. بدون تردید رهبران به سبب دارا بودن دیدگاه‌های مشترک در باره استراتژی توسعه چین، (یکی از موضوعات مهم در مباحثات اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰) برداشت شان از ابتکارات خاص در زمینه خط مشی، تجربیات مشترک مثلاً رفتاری که در دوره انقلاب فرهنگی با آنها شده، و یا مشاغلی که قبلاً داشته‌اند، با یکدیگر متحد می‌شوند. از جمله مسلم است که در نیمه اول دهه ۱۹۸۰ «دنگ شیائوپینگ» و «هویا نوبانگ» به طور قابل ملاحظه از حمایت کسانی که در جنوب غربی بویژه «سی شوان» (محل تولد دنگ شیائوپینگ و یکی از مراکز عملیات در دهه ۱۹۵۰) و جامعه کمونیست‌های جوان (که «هویانوبانگ» قبل از انقلاب فرهنگی ریاست آنرا به عهده داشت) خدمت کرده بودند، برخوردار شدند.

به علاوه جناح‌ها مشخصاً با خط مشی‌های متخذه مرتبط و وابسته نیستند و راهنمای مطمئنی در مورد برخورد افراد با یک خط مشی به حساب نمی‌آیند. بعنوان نمونه عصر اصلاحات فعلی عمدتاً به «چن یون» و «دنگ شیائوپینگ» وابسته است. عقاید «چن» که ابتدا در نیمه دهه ۱۹۵۰ مطرح گردید، نقطه اصلی وارد کردن نیروهای بازار و سرمایه‌های خارجی در توسعه اقتصادی بود. «دنگ شیائوپینگ» ابتدا در دهه ۱۹۷۰ به این برنامه ملحق گردید، هر چند امروزه بسیاری از چینی‌ها وی را بانی اصلی آن می‌دانند. در اواسط دهه ۱۹۵۰ «چن» در مباحثات مربوط به توسعه اقتصادی از مخالفین «مانو» به شمار میرفت. برعکس «دنگ شیائوپینگ» یکی از متحدان نزدیک «مانو» بود که به مقام دبیرکلی حزب کمونیست ارتقاء یافت. در طی انقلاب فرهنگی «شیائوپینگ» بعنوان مرد شماره دو چین که راه سرمایه‌داری در پیش گرفته است، تصفیه و از کار برکنار گردید اما «چن» هر چند تنزل مقام یافت ولی گماکان در تشکیلات رهبری باقی ماند. با این حال، رهبری حزب کمونیست بر اساس عوامل گوناگونی مانند خط مشی، منش، تجربه، و عقاید افراد به دسته‌های مختلف تقسیم شده است. این اختلافات آنقدر زیاد و گسترده است که اتفاق نظر حتی در باره یک موضوع واحد نیز دشوار می‌باشد. بطوریکه نمونه‌هائی از سوابق شغلی «چن یو» و «دنگ شیائوپینگ» نشان می‌دهد، اختلافات در بین کادر رهبری لزوماً جنبه دائمی ندارد. در واقع افراد ممکنست بر مبنای انگیزه‌های متعدد عمل کنند، در نتیجه اختلاف بین آنها هم ضروری و هم مشکل می‌باشد. برای رهبران حزب کمونیست غالباً اتخاذ تصمیمات منفی، یعنی توافق در باره آنچه مورد مخالفت آنها می‌باشد (مانند محکوم کردن انقلاب فرهنگی در سومین اجلاس عمومی) آسانتر از اخذ تصمیماتی در جهت مثبت است. در افراد تمایلی ذاتی برای حفظ «وضع موجود» دیده می‌شود که با این خطر که در هر گونه بحث و مناظره نهایتاً در طرف بازنده قرار گیرند، تشدید می‌گردد.

باین ترتیب تصمیم‌گیری بسیار جنبه محافظه کارانه دارد هر چند دگرگونی‌های واقعی در مقابل شعارهائی که همراه با اعلام تغییر خط مشی داده می‌شود، کند و محتاطانه است. ابتکارات مربوط به خط مشی ندرتاً توسط

رهبران به طور کامل تصویب می‌گردد بلکه ابتدا بصورت تجربی بمورد آزمایش گذارده می‌شود. رهبری که بتواند خط مشی را بطور آزمایشی اجرا کند و نتایج مطلوب حاصله را به رهبران دیگر نشان دهد، میتواند به بیروزی نایل آید. اگر این کار بمقیاس وسیع صورت گیرد، همانگونه که در چین متداول است، اعلام رسمی سیاست مزبور در سطح ملی بعد از بمورد اجرا گذاردن آن به عمل خواهد آمد.

نمونه‌ای اخیر از این روش، تصویب اصلاحات شهری است که «ژائو زیانگ» در اواخر دهه ۱۹۷۰ هنگامی که رهبری حزب کمونیست را در «سی شوان» به عهده داشت، مبتکر آن بود. بطوریکه در مورد «ژائو» مشاهده می‌شود، موفقیت سیاسی وی تا حد زیادی مرتبط با این جریان و نتایج آن بود. «ژائو» به سرعت به بکن منتقل گردید و ابتدا به مقام نخست‌وزیری و اخیراً به کفالت دبیرکلی حزب کمونیست منصوب شد (بعدها استعفای «هویانوبانگ» در ژانویه ۱۹۸۷ از مقام دبیرکلی حزب کمونیست چین). در حال حاضر او مناسب‌ترین شخص برای جانشینی دائمی «هویانوبانگ» درسی امین کنگره حزب در ماه اکتبر می‌باشد.

استثناء بر اینگونه روش ایجاد تغییرات، وقتی پیش می‌آید که به علت اوضاع و احوال غیر عادی و فوق العاده، رهبران ناگزیر می‌شوند با یکدیگر متحد شده و تصمیمات لازم را اتخاذ کنند. از مثال‌های بارز در این مورد تهدید خارجی، بحران اقتصادی (مانند سال ۱۹۶۱)، یا بحران مشروعیت (مانند سال ۱۹۸۷) است. به ویژه در ارتباط با مسئله جانشینی، ممکنست در اثر مرگ ناگهانی شخصیت‌های مهم و ارشد حزب کمونیست، بحرانهای مشابهی ایجاد شود همانگونه که در سال ۱۹۷۶ بلافاصله بعد از مرگ «چون لای» در ماه ژانویه و مانو در ماه سپتامبر، بحرانهای بروز نمود.

مسلم است که «مانو» در طول حیاتش قادر بود سیاست‌های خود و تغییرات کلی را به سایر رهبران تحمیل کند. قدرت وی اساساً از آنجا سرچشمه میگرفت که توانسته بود در مواردی که دیگران برخلاف وی عمل میکردند، حقانیتش را به ثبوت رساند. اما بنظر میرسد که این قدرت به جانشینان او منتقل نشده باشد. «شیائوپینگ» تاکنون تغییرات مهمی بوجود نیاورده است هرچند ممکنست این امر بنا به اراده و تمایلش باشد نه ناشی از عدم توانایی وی برای اقدام.

به علاوه، رهبری حزب کمونیست نشان داده است که میتواند برای اقدام بر علیه افراد، سیاست‌های خاص، و استراتژی‌های کلی‌تر، بویژه وقتی که عوامل مزبور «وضع موجود» را تهدید کند، متحد شود. مبارزه علیه «لین بیائو» که در سال ۱۹۷۱ آغاز شد، دستگیری «گروه چهار نفری» در سال ۱۹۷۶، و رد کردن انقلاب فرهنگی در سال ۱۹۷۸، مثال‌های مناسبی در این مورد است. تازه ترین مورد دیگر استعفای اجباری «هویانوبانگ» در ماه ژانویه ۱۹۸۷ می‌باشد. آنچه استعفای وی را زمینه سازی کرد تظاهرات دانشجویان در پایان سال ۱۹۸۶ بود. «هو» از لحاظ جهانی مشهور نبود، اما بنظر میرسد که به علت ارتباط نزدیکش با «شیائوپینگ» از موقعیت محکمی برخوردار باشد. تظاهرات دانش‌جویان به مخالفان «هو» فرصت داد که با یکدیگر ائتلاف و مبادرت به اقداماتی نمایند که میتوان آنرا ضربه‌ای پیش گیرنده برای جلوگیری از عروج وی به قدرت و تهدید وضع موجود توصیف کرد.

در چنین مواقع، بروز تهدیدات داخلی و خارجی است که سیستم سیاسی را در برابر تغییرات ناگهانی و بنیادی آسیب پذیر می‌سازد، زیرا تشکیلات رهبری ثبات خود را از دست داده است. در سراسر تاریخ جمهوری خلق چین، نهضت‌های سیاسی توده‌ای و مبارزات، از محدوده اصلی مورد نظر خارج شده و دارای حرکتی مخصوص به خود شده‌اند. انقلاب فرهنگی شاید بارزترین و آشکارترین نمونه این پدیده باشد. پدیده مورد اشاره به طور متوسط هر چهار یا پنج سال به تغییر اساسی خط مشی‌ها، تشکیلات سازمانی، و کادر رهبری منجر گردیده است. مسلماً این یکی از موضوعاتی است که در مرحله فعلی جانشینی، فکر حزب کمونیست چین را به خود مشغول داشته است.

بحث در مورد اصلاح سیستم سیاسی

زمینه اصلی استعفای «هویانوبانگ» در ژانویه ۱۹۸۷ فقط مسئله جانشینی در عصر بعد از انقلاب نیست بلکه بحث در باره اصلاح سیستم سیاسی نیز مطرح بوده است. گفتگو پیرامون دامنه اصلاحات سیاسی که در سراسر دهه ۱۹۸۰ ادامه داشت در بهار سال ۱۹۸۶ فوریت بیشتری یافت.

ترددی نیست که در آن موقع سرعت انجام گفتگوها توسط کسانی در داخل کادر رهبری تعیین می‌شد که میخواستند اصلاحات سیاسی بیشتر و سریع تر از گذشته صورت گیرد. استدلال‌های آنها دو جنبه داشت. اولاً تصویر جدیدی از نیاز به انجام اصلاحات سیاسی ارائه مینمودند، به این ترتیب که در حال حاضر نه تنها پشتیبانی از نوسازی اقتصادی ضروری است بلکه باید در باره تنوع فزاینده زندگی اقتصادی و اجتماعی که ناشی از نوسازی می‌باشد نیز

● اصلاح طلبان چینی خواهان: جدا شدن وظایف حزب کمونیست و دستگاه دولت از یکدیگر - اصلاح تشکیلات حزب کمونیست - تقسیم بیشتر قدرت در سیستم دولتی هستند.

● یکی از رهبران چینی: «دفتر سیاسی حزب هرگز نمی تواند از افراد جوان تشکیل شود. نه به این سبب که به هم مسلکان جدید احترام نمی گذاریم، بلکه فقط به این دلیل که کارهای پیچیده در دفتر سیاسی نیاز به تجربه دارد.»

قبول غیر توری، وجود داشت. همانطور که استعفای «هویائو بانگ» خود نوعی دلیل محسوب می شود، مباحثات مربوط به شکل آینده اصلاحات سیاسی، در سراسر سال ۱۹۸۶ و نیمه اول ۱۹۸۷ با هیاهو ادامه داشت. هر چند در اول ماه ژوئیه، که بعنوان روز حزب و سالگرد تأسیس حزب کمونیست در جمهوری خلق چین جشن گرفته می شود، شواهدی آشکار شد حاکی از آنکه رهبری حزب کمونیست احتمالاً در شرف حصول به توافقی جدید است. مثلاً جراید چین نوشتند که «یویو» پیشنهاد کرده است که اصلاح سیستم سیاسی و «چهار اصل اولیه» تماماً مبنائی را برای وحدت تشکیل دهند تا سی امین کنگره حزب بر اساس آن برگزار گردد.

البته کاملاً این امکان وجود دارد که درباره آینده اصلاحات سیستم سیاسی در کادر رهبری حزب، قبل از انعقاد کنفرانس مورخ نیمه ژوئیه ۱۹۸۷ توافق صورت گرفته باشد. هر چند تفسیرهای دیگری نیز درباره این توافق ظاهری هست که باید مورد توجه قرار گیرد.

ساده ترین آنها اینست که چون هیچ یک از رهبران ارشد حزب کمونیست نمیتواند در «طرف بازنده» قرار گیرد، مخالفان اصلاحات سیاسی در سال ۱۹۸۶ کوشیدند تا از شکست خود جلوگیری کنند. شاید نگرانی آنها این بوده که ترتیبات مربوط به سیزدهمین کنگره حزبی ممکنست پشتیبانی اقلیت از اصلاحات سیاسی بیشتر را به حمایت اکثریت تبدیل کند. با توجه به وضع سنی اعضای دفتر سیاسی و اینکه مخالفت با اصلاحات گسترده بطور کلی توسط نسل انقلابی صورت می گرفت، چنین فرضی غیر معقول نبوده است. در نتیجه، حامیان سابق «وضع سیاسی موجود» برای بیمه کردن آینده سیاسی شان مطالبی ابراز می داشتند. بالاخره تعبیر دیگر این است که نه توافقی وجود داشته است و نه سازشی در عوض، مخالفان اصلاحات سیاسی بیشتر در سال ۱۹۸۶، می کوشیدند با حمایت از اصلاحات قابل قبول بمنظور سوق دادن آن در جهت مقاصدشان و انحراف از اهداف اصلاحات سیاسی وسیعتر، فکر کسانی را که پیشنهاد میکردند باید اصلاحات بیشتری صورت گیرد بعنوان نظر خود

اقدامات لازم بعمل آید. ثانیاً آنها استدلال میکردند فعالیت هائی که قبلاً در دهه ۱۹۸۰ در زمینه اصلاحات سیاسی بعمل آمده موفقیت چندانی نداشته زیرا بیشتر معطوف و متمرکز بر دستگاه دولت بوده و به موضوع روابط حزب و سازمان دولت و نیز اصلاح حزب کمونیست توجه نشده است. به نظر آنها کسب موفقیت در بلند مدت مستلزم آن است که ابتدا مسئله اصلاح حزب مورد بررسی و اقدام قرار گیرد.

اصلاحاتی که پیشنهاد شده بود، از استقرار سیستم سیاسی چند حزبی حمایت نمی کرد (برعکس، یکی از مقاصد آن تقویت رهبری حزب بود) هر چند ضمن آن به حزب کمونیست توصیه می گردید که خود را با تمایل روزافزون جامعه چین به برقراری نظام چند حزبی وفق دهد. بطور اخص سه نوع اصلاحات ارائه شده که مهمترین آنها اولاً جدا شدن وظائف حزب کمونیست و دستگاه دولت از یکدیگر است که بسیار بحث انگیز و مستلزم کاهش قدرت حزب کمونیست بوده است. دوم نیاز به اصلاح تشکیلات حزب کمونیست نه تنها از جهت تغییر افراد بلکه از لحاظ سازمانی از جمله ایجاد سیستمی برای نظارت بر عملکرد مسئولین امور می باشد. بالاخره مسئله تقسیم بیشتر قدرت در دستگاه دولت مطرح گردیده باین ترتیب که مثلاً اداره سازمانهای دولتی باید از مدیریت موسسات بازرگانی جدا شود.

به دنبال نطق های «دنگ شیائو پینگ» در پشتیبانی از اصلاحات سیاسی (در ماه آوریل هنگام برگزاری کنگره ملی خلق و در ۲۰ ژوئن) موافقان اصلاحات سیاسی بیشتر، یک سلسله سمینار و کنفرانس برگزار کردند. شرکت کنندگان برجسته عبارت بودند از «هویائو بانگ»، «هو کیلی»، «چو هوز» (رئیس اداره تبلیغات حزب کمونیست چین) و «ونگ زانگو» (از دبیرخانه حزب کمونیست چین). هر چند در کنفرانسی که از نیمه ماه ژوئیه تا آخر تابستان تشکیل گردید، اختلافاتی بروز کرد. در این کنفرانس دو نظریه مخالف یکدیگر مطرح شد. یکی آنکه سیستم سیاسی فعلی قادر به پشتیبانی از توسعه اقتصادی نیست، دیگر اینکه اصلاحات سیاسی بیشتر، متضمن خطر نفی «چهار اصل اولیه» یعنی پیروی از مرام سوسیالیسم، دیکتاتوری دموکراتیک خلق، رهبری حزب کمونیست چین و مارکسیسم لنینیسم می باشد. افکار «مانوتسه تنگ» در باره حدود اصلاحات سیاسی، ابتداء در اوایل سال ۱۹۷۹، در تعقیب سومین گردهم آئی و در زمان «نهضت دموکراسی» توسط «دنگ شیائو پینگ» اعلام گردید.

نتیجه مذاکرات تابستان ۱۹۸۶ اساساً به بن بست رسید و اعلام شد که اتخاذ تصمیم درباره اصلاح سیستم سیاسی در پی امین کنگره حزب در ماه اکتبر ۱۹۸۷ باطلاع عموم خواهد رسید. مسلماً کسانی که در زمینه انجام اصلاحات سیاسی بیشتر فعالیت کرده و یا از این حرکت در سال ۱۹۸۶ پشتیبانی کرده بودند، در عالی ترین سطوح کادر رهبری حزب کمونیست در اقلیت قرار داشتند. در مقابل آنها حداقل دو گروه بزرگ صف آرایی کرده بودند که هر چند به برنامه اصلاحات اقتصادی اعتقاد داشتند، به اصلاحات سیاسی اساساً از جهت بهبود کارائی سیستم فعلی می نگرستند. گروه اول از آن دسته اعضای ارشد حزب کمونیست تشکیل می گردید که در مورد عواقب اجتماعی اصلاحات بیشتر، نگران بودند. گروه بزرگ دوم متشکل از شخصیت های برجسته حزب بود که در برنامه ریزی های دولتی دخالت داشتند مانند «چن یو» و «یویو» (قائم مقام) دنگ شیائو پینگ در کمیسیون مشورتی مرکزی حزب کمونیست چین). نگرانی این گروه آثار و بی آمدهای اصلاحات سیاسی بیشتر مانند مشکلاتی بود که از سال ۱۹۸۵ در جهت نیل به هدفهای مورد نظر برای تامین محصول غله، جلوگیری از رشد جمعیت، و محدود کردن افزایش قیمت ها و مردها در چهارچوب قابل



معرفی کنند. مثلاً در ماه آوریل ۱۹۸۷ «پنگ چن» رئیس وقت «کنگره ملی خلق»، نقش کنگره مزبور را در اصلاحات سیاسی آینده به عنوان بخشی از اقداماتی که در جهت کارآمدتر ساختن سیستم فعلی بعمل می‌آید، مورد تأکید قرار داد. همچنین «بویو» در بحث پیرامون سیزدهمین کنگره حزب و اثر احتمالی اش بر «سیستم رهبری»، بجای بررسی اصلاحات مختلفی که برای نظارت بر عملکرد رهبران ارائه گردیده بود، صرفاً بر اقدامات مربوط به جوان سازی کادر رهبری تأکید کرد.

جانشینی و ثبات

از تاریخ ژوئیه ۱۹۸۷، رهبری حزب کمونیست چین تحت سلطه سه نفر قرار دارد که عبارتند از «دنگ شیائوپینگ»، «چن یون» و «پنگ چن». هر چند وضعیت سنی اعضای دفتر سیاسی حزب مبین نیاز به جوان سازی است اما اجرای سریع اینکار را نیز اقتضا نمی‌نماید. کسانی که قبلاً در مقام رهبری بوده‌اند و اکنون رسماً بازنشسته شده‌اند، بویژه آنها که به عنوان اعضای کمیسیون مشورتی مرکزی حزب کمونیست باقی مانده‌اند، افرادی قدرتمند می‌باشند. هرگونه اقدامی برای تعویض سه چهارم اعضای فعلی دفتر سیاسی خطرناک و موجب بی‌ثباتی بوده و چینی‌های مسن آنرا عملی صحیح تلقی نخواهند کرد.

بهرحال بنظر می‌رسد که در کادر رهبری حزب کمونیست چین تمایل سیاسی چندان به این امر وجود نداشته باشد. ابراز تمایل «دنگ شیائوپینگ» برای بازنشستگی، بدون تعهد مشابهی از طرف همردیفانش در دفتر سیاسی (و به عبارتی رقیبان او) مانند «چن یون» و «پنگ چن»، و نیز تعهداتی صریح تر از طرف حزب کمونیست چین مبنی بر انجام اصلاحات سیاسی، تحقق نخواهد یافت. اظهار نظرهای «پنگ چن» درباره رهبری جدیدی که احتمالاً در سیزدهمین کنگره حزب انتخاب خواهند شد، با وجود مغرضانه بودن، شاید بسیار آموزنده باشد. وقتی از وی درباره پیشرفت و ترقی اش و بازنشستگی سایرین سؤال کرده‌اند اظهار داشته است:



- بر حسب قرائن موجود، در نسلی که بلافاصله جانشین نسل انقلابی بعد از ماو خواهد شد، آزادیخواهان کمتری وجود دارند.
- به فرض آنکه مشکلات عمده چین یعنی رشد بسیار زیاد جمعیت، حرکت تورمی قیمت‌ها و دستمزدها، و پائین بودن سطح تولید غله را بتوان به صورتی مطلوب حل کرد، تنها راهی که در برابر رهبران جدید حزب کمونیست وجود دارد اعطای آزادیهای سیاسی بیشتر است.

«دفتر سیاسی حزب هرگز نمیتواند از افراد جوان تشکیل شود نه به این سبب که من به هم مسلکان جوان احترام نمی‌گذارم، بلکه فقط به این دلیل که کارهای پیچیده در دفتر سیاسی نیاز به تجربه دارد. اگر افراد خیلی جوان باشند من از آن بیم دارم که مناسب برای چنین کارهایی نباشند. بهتر است ترکیبی از افراد نسبتاً پیر، مسن، میان سال، و جوان در دفتر سیاسی عضویت داشته باشند».

تصویب اصلاحات سیاسی جدید و افراطی در کنگره بعید بنظر می‌رسد. امکان سازش در چهارچوب سیاسی فعلی وجود دارد. هدف از اصلاحات سیاسی که در نیمه دوم سال ۱۹۸۷ اعلام گردید آن بوده است که سیستم فعلی را کارتر و موثرتر کند. باین ترتیب مثلاً «وزارت نظارت» تأسیس گردیده که عملکرد، رفتار و کارائی کارکنان دولت را مورد کنترل قرار دهد هرچند این ترتیبات ظاهراً ناشی از پیشنهادات مطروحه در سال ۱۹۸۶ در باره اصلاحات سیاسی می‌باشد. بطوریکه در همان زمان بحث شد، این نظارت در مورد حزب کمونیست اعمال نمی‌گردد.

اگر موضوع مرگ احتمالی عده‌ای از رهبران را نادیده بگیریم (که خود مسئله مهمی است) سیزدهمین کنگره حزب نشانگر بالا بودن میزان ثبات است. ثباتی سیاسی که در تاریخ جمهوری خلق چین کاملاً قابل ملاحظه و استثنائی می‌باشد. از سال ۱۹۷۸، جمهوری خلق چین در اجرای سیاست هایش طولانی‌ترین دوره ثبات مداوم را تجربه کرده و با وجود آنکه تغییراتی در سطح رهبری عملی شده اما این کار بدون تصفیه‌ها و خشونت‌های سالهای اولیه حیات سیاسی چین صورت گرفته است.

بهرحال دوره بعد از کنگره حزب، با احتمال زیاد واجد اهمیت بسیار می‌باشد. کوچکترین تردیدی نیست که مرگ «دنگ شیائوپینگ» عامل بی‌ثباتی در سیاست‌های حزب کمونیست خواهد بود. هرگونه تغییر مهمی در سیاست‌های داخلی و خارجی چین در کوتاه مدت بعید بنظر میرسد. نهضت نوسازی چین مورد علاقه عموم بوده و از آن پشتیبانی می‌کنند. به علاوه این حرکت در میان افراد نوکبسه‌ای که در شهرها و حومه آن زندگی می‌کنند حامیانی پیدا کرده است. سیاست‌های جاری را می‌توان تغییر داد اما به بهای سنگین استعداد و از دست دادن مشروعیت، و جای شک است که هیچ یک از رهبران حزب کمونیست حاضر باشد چنین روشی را اتخاذ کند مگر آنکه با بحرانی شدید روبرو شود. به عبارت دیگر چنین بحرانی غیر ممکن نیست و تا حدود زیادی به ادامه توفیق جمهوری خلق چین در زمینه‌های اقتصادی بستگی دارد. هرچند چنین توفیقی را نمیتوان تضمین کرد اما احتمال آن در حال حاضر بیش از سال ۱۹۷۸ است. همانطور که قبلاً اشاره شد، مشکلات عمده عبارتند از: رشد بسیار زیاد جمعیت، حرکت‌های تورمی مزدها و قیمت‌ها، و تولید غله کمتر از میزان مورد نظر.

اگر فرض کنیم که این مشکلات را بتوان بنحوی مطلوب حل کرد، آنگاه تنها راهی که در مقابل رهبران جدید حزب کمونیست چین وجود دارد اعطای آزادیهای سیاسی بیشتر است.

عجیب آنکه بر حسب قرائن موجود، در نسلی که بلافاصله جانشین نسل انقلابی بعد از ماو خواهد شد، آزادیخواهان کمتری وجود دارند. ارزیابی آثار این موضوع بر عصر بعد از انقلاب تقریباً غیر ممکن است. تمایل برای انجام اصلاحات سیاسی، جنبشی ایجاد کرده است که مسلماً تا بعد از مرحله فعلی جانشینی، دوام خواهد یافت. هرچند، این احتمال نیز وجود دارد که تعارض اجتناب ناپذیر میان چند پارچگی روز افزون اقتصادی و اجتماعی از یک طرف، و مقتضیات حزب کمونیست برای حفظ کنترل از سوی دیگر، بوسیله الگوهای قدرتی که جزء ذاتی فرهنگ سیاسی چین است، برای مدتی راکد و مسکوت گذاشته شود.